

آقای علوی کیا : نمیشود بگوئیم که خود مصدق کنترل میکرد برای اینکه وقتی به رئیس ستادش اطمینان داشت که مثلاً "بهار مست را آورده بود . البته بعد بهار مست را میدانید که عوض کرد همانوقتی که با پیژاما بلند شد رفت به مجلس روز بعدش بهار مست را عوض کرد بجایش ریاحی را آورد . ریاحی هم البته به توصیه زیرک زاده و همین دوستانی که داشت حسیبی و زیرک زاده و اینها گذاشت بعنوان رئیس ستاد ارتش .

سؤال : آنوقت در آن موقع هم آیا رکن دوم درست همان هدف سابق را ادامه میداد یا دید بیشتر، تمرکز عملیات و فعالیت‌ها یش در اطراف حزب‌توده و عوامل چپی بود یا این هدف هم در آن تغییر داده شده بود ؟

آقای علوی کیا : نه دیگر آنها هم باز همان عوامل بودند همانها . همان ما مورینی که داشتند ما مور اطلاعاتی که توی منابع اطلاعاتی که داشتند از همان منابع اطلاعاتی استفاده میکردند بیشتر همان حزب‌توده بود اما معتقد بودند به آن شکلی که قبلاً "بوده فکر میکردند حزب‌توده یک حزبی است که انگلیس‌ها درست کردند و انگلیس‌ها هستند که میچرخانند آنرا . بنابراین طرز فکر بکلی منقلب شده بود بشکل دیگر بود دنبال این بودند که به بینند انگلیس‌ها چکار میکنند دنبال این بودند اگر دنبال حزب‌توده هم بودند باز دراین راه که به بینند حزب‌توده چه ارتباطاتی با انگلیس‌ها دارد یا عوامل انگلیسی بقول خودشان دارد .

سؤال : شما از رجال زمان مصدق کدام را شاختید آیا دکتر فاطمی را شاختید ؟

آقای علوی کیا : من اورا نمی‌شناختم ، من اورا اصلاً "نديده بودم هیچ وقت هم ندیدم برای اینکه آن زمان هم آن دوران هم که من اصلاً نبودم که به بینم چه بوده چه وضعی داشته هیچ نمیدانم .

سؤال : بقایی چطور ؟

آقای علوی کیا : بادکتر بقائی ارتباط داشتیم همانطور که گفتم قبلاً "در رکن دوم زمانی که گرزن رئیس‌ستاد بود و پاکروان رئیس‌رکن دوم بود ارتباط با او داشتیم . بقائی نسبت به شاه سنسر بود هیچ حرف نیست هیچ تردید نیست منتها کاملاً" بطور سری ارتباط داشت ملاقات میکرد ملاقات‌ها یعنی کاملاً "سری بود .

سؤال : بقائی چه نوع آدمی بود آیا واقعاً "یک رهبر ملی بود یا یک قیافه دوچهره بود که از یک طرف از زیر همین‌طوریکه میفرماید با شاه رابطه داشت و از روجه‌به انتقادی بخودش میگرفت و آخرش هم شاید برای خیلی‌ها معلوم نشد که این بالاخره چه نقشی بازی میکند .

آقای علوی کیا : اورا تا آنوقتی که من می‌شناختم یک آدمی بود که خیلی هم نسبت به شاه چیز داشت و فادر بود و خیلی هم نزدیک ارتباط داشت . بقول یکی میگفت که بقائی مثل یک‌گاوی می‌مایند که همان‌طور راست می‌رود ولواینکه دیوار است با شاخ می‌زند به دیوار . بقائی یک همچه آدمی بود ولی حالاً چیز بخصوصی از او بگوییم من چیز بخصوص از او نمیدانم .

سؤال : یک مطلب دیگر در مورد انشعاب در حزب توده آیا هیچ وقت برنا مه‌هایی شما میریختید که احیاناً "مثلاً" در داخل حزب توده اخلال بکنید بصورت انشعاب تحریک بکنید . یکی دو دفعه که انشعاب شد خود بخود انجام گرفت یعنی میخواهم به بینم که انشعاباتی که در داخل حزب توده انجام می‌شوند از خودشان بود یا دولت‌هم از این‌طرف دخالتی میکرد ؟

آقای علوی کیا : نه انشعابی که می‌شد در داخل خودشان بود البته تا آنوقت نفوذی نداشتیم، قبل از آن که من اطلاعی ندارم از آنوقتی هم که رکن دوم بودم ارتباط خیلی نزدیک با افرادی مثل اینهاشی که انشعاب کردند مثل خلیل ملکی، آذر نمیدانم عده ای که بودند نه اینها خودشان مستقلانه انجاع کردند . انشعاب‌هم دلیلش آن اختلاف خیلی شدیدی که در کمیته مرکزی بود انشعاب بوجود آمد و آنها هم خیال می‌کردند واقعاً "میتوانند یک حزب جدیدی بوجود بیاوردند که نشد نتوانستند .

سؤال : یعنی نیروی سوم بود دیگر در واقع

آقای علوی کیا : بله نیروی سوم بود

سؤال : آنوقت آنها چه نوع آدمهای بودند ، خلیل ملکی مثلًا" چه نوع عاملی بود .

آقای علوی کیا : خلیل ملکی آدمی ملی بود حقیقته" میشود گفت یک آدمی ملی بود آدم بدی نبود

سؤال : بعد چه شد نتوانست و نیروی سوم بجایی نرسید ؟

آقای علوی کیا : نه دیگر آنرا که میدانید که نیروی سوم بجایی نتوانست برسد ، از آنطرف حزب رحمتکشا را دکتر بقا ای درست کرده بود . از این طرف هم نیروی سوم ولی عده زیادی نتوانستند دورشان جمع بشوند و حزب توده هم سخت کوبیدشان . حزب با آن دستگاه قوی که داشت آنها را خیلی سخت کوبید . اینست که نتوانستند جان بگیرند . نتوانستند نفوذ زیاد پیدا کنند بهمان عده محدودی که بطرف نیروی سوم رفتنند یا بطرف حزب رحمتکشا رفتند بهمان اکتفا شد ، تمام شد .

سؤال : حزب ایران چطور . حزب ایران هم در آن موقع یک مقداری بالاخره فعالیت داشت و آیا آنها در کجا بودند و با توده ایها ارتباطی داشتند نداشتند ؟

آقای علوی کیا : نه حزب ایران با توده ایها ارتباطی نداشتند بمعنای اینکه بخواهند با آنها همکاری داشته باشند هیچ ارتباطی نداشتند البته توی افراد حزب توده خیلی ها بودند که با حزب ایران ایها دوست بودند آشنا بودند دولتی ارتباطی به آن معنا نداشتند، هیچ وقت نداشتند . حزب ایران که همه اش با جبهه ملی ویکی از قطعات جبهه ملی بود دیگر ، جبهه ملی که چیزی نبود . جبهه ملی کی بود ؟

سؤال : بلی ، خوب آخر حزب ایران اصولا" قبل از جبهه ملی تشکیل شده بود .

آقای علوی کیا : بله ، ولی بعد ش امثال زیرک زاده و اینها که عضو حزب ایران بودند اینها همه رفته بداخل جبهه ملی مثل خود دکتر شاپور بختیار ، مثل سنجابی اینها همه شان تماشان .

سؤال : پس آنها "اصولا" رابطه ای با چیزی ها نداشتند ؟

آقای علوی کیا : نه آنها هیچ وقت گرایش چیزی نداشتند به آن معنا نه هیچ وقت گرایش چیزی نداشتند (پایان نوار ۳ ب)

شروع نوار ۴ آ

سؤال : شما در مصاحبه قبلی یک مقداری درباره دستگاههای امنیتی فرمودید ، امروز خوبست قبل از آنکه ادامه بدیم راجع به ریشه نفوذ حزب توده در ارتش و جریاناتی که در این زمینه بیان داده بودیم را برسیم به بقیه موضوع

آقای علوی کیا : چون خیلی از آن زمان گذشته مطالب را بطور دقیق بخاطر ندارم اما آنچه که خاطرم هست حالا عرض میکنم . "اصولا" پایه ارتباط با افسران را سرهنگ آذر که آنوقت رئیس اداره نقشه برداری داشکده افسری بودگذاشته بود . او ظاهرا "قبلما" با کمونیسم آشنا شد و ارتباط پیدا کرد ، یک عدد افسرانی هم در داشکده افسری بودند و افسران تحصیل کرده و روشنگر بودند که اینها تحت تاثیر آذر قرار گرفتند . منجمله کسانی که بودند؛ روزبه بود ، رصدی بود ، اسکنданی بود ، شفائی بود که اتفاقاً "اینها" اکثرشان افسران توپخانه بودند و فرموده بودند که آذربایجان و آذربایجان در داشکده افسری بودند . رصدی جزء آنها بود که رفت به آذربایجان و آذربایجان و آذربایجان بعداً "رفتن بشوری" ، شفاهی همچنین ، باز هم افسران دیگری بودند ، حاتمی مثلاً در داشکده افسری بود که افسر پیاوه بودا وهم رفت به آذربایجان ، اسکندانی بود که بعدما مورشد به خراسان و فرمانده توپخانه بود در خراسان و آنجاتوانسته بود چند افسر را با خودش همراه بکند و در موقعی که آذربایجان اشغال بود ، اسکندانی فکر کرده بود که از طریق خراسان برود به آذربایجان و آذربایجان .

سؤال : اشغال ، منظورتان اشغال روسها بودیا در زمان فرقه دموکرات .

آقای علوی کیا : در زمان فرقه دموکرات ، اوائل فرقه دموکرات ، یا هنوز فرقه دموکرات نبود ، روسها بودند به بخشید و هنوز زمان اشغال بود ، بعد از آنجا افسرانی که با او همراه بودند اینها را برداشت با جیپ ارتش و قبلما" هم یکی دیگر از افسرانشان

در شهری که حالا اسمش یادم رفته، آنجا بود و اینها هم آمدند و رفتند آنجا و قبلًا "باهم قرار گذاشته بودند وقتیکه اینها رفتند، اوتام اسلحه خانه را در اختیار اینها گذاشت. اینها اسلحه را گرفتند و گذاشتند توی جیپ‌ها و رفتند از گرگان بطرف آذربایجان. البته آنوقت میگفتند که اینها برخلاف دستور روسها عمل کردند و روسها مایل نبودند که اینها اینکار را بکنند و اینها خودسرانه اینکار را کرده بودند، رفتند به گرگان و اطلاع بتهران رسید، آن موقع ارفع رئیس‌ستان بود، اینها رفتند بگرگان و در آنجا یکروزی که در پارک شهر گرگان آنجا استراحت میکردند، اینها دستورداده بودند به زاندارمی و زاندارمی هم از بالای ساختمانها که موضع گرفته بودند تیراندازی کردند بطرف اینها، در آنجا اسکنданی کشته شد و افسران دیگر هم بعضی زخمی شدند و یک عدد هم فرار کردند که بعداً "اینها رفتند به آذربایجان و توanstند با آنجا بروند. اسکندانی افسر خیلی خوبی بود دوره دبیرستانش را در فرانسه گذرانده بود بعد آمده بود افسر توپخانه شده بود در سال ۱۳۱۳ افسر شد و چهار افسران بسیار خوب و تحصیلکرده بود، خوب اوکشته شد و آن گروه هم خود بخود از بین رفتند ولی این پایه گزاری از آن موقع شده بود برای اینکه بعضی افسران دیگر هم باز بودند که آنها در تهران مانده بودند، یک عدد هم بودند که در زمان ارفع شناخته شده بودند نه بعنوان اینکه سازمان نظامی باشند ولی رکن دوم از اینها مدارکی پیدا کرده بود که اینها با دستگاههای چیزی ارتباط دارند و همه اینها را منتقل کرده بودند به شهرستانهای مختلف، مثلًا "یک عدد را فرستادند به کرمان، یک عدد را فرستادند به کردستان مثلًا "من یادم هست که در کردستان یکی از همدوره های ما که اسمش قاضی اسداللهی بود. یکی دیگر از افراد سال دوم ما افسر سوار، سلطانی بود که اینها در کردستان بودند که من آنها را در همان وقتها در سنندج دیدم. وقتیکه وقایع آذربایجان پیش آمد اینها همه از راههای مختلف فرار کردند و رفتند به آذربایجان و اینها افسرانی بودند که با پیشه وری در آنجا برای سازمان دادن ارتش باتفاق غلام یحیی همکاری میکردند. تقریباً "این چیزی است که حالا بطور کلی یادم هست و دقیقاً "یادم نیست.

سؤال: آنوقت در تهران چه میگذشت، کسانی مثل آذر و دیگران که در داشکده افسری ارتباط داشتند.

آقای علوی کیا: در تهران هم مثلًا "چند نفر از اینها که بازم ما فهمیدیم که

اینها فرار کردند و رفتند با آذربایجان چندنفر در لشگر دوم بودند ، من هم در لشگر دوم بودم ، اینها چند نفر بودند مثل حسن قاسمی و غیره و چند تا افسرهای پیاده بودند که اینها با همین سازمانها ارتباط داشتند . باز هم پزشکیان بود و یکی دیگر که حالا هم رفته با ایران که سروان بود و داماد اسلحه دار باشی بود ، اینها هم در تهران بودند ولی ستاد ارتش با اینها مظنون بود ولی مزین ایستادگی کرد در مرور اینها که بعداً "پشیمان شده بودکه چرا ایستادگی کرده چون اینها را همان وقت هم میخواستند منتقل کنند در زمان رزم آراء به شهرهای مختلف که مزین ایستادگی کرد . حالا اینها هم جزو همان کسانی هستند که فرار کردند و رفتند با آذربایجان . در آن موقع یک عدد از اینها در تهران با قبیمانده بودند که بعد بمرور فرار کردند و وقایع آذربایجان پیش آمد و دیدند که در معرض این هستند که بگیرندشان ، این بود که اینها همه رفتند به آذربایجان که بعداً هم همه رفتند به سوری .

سؤال : خسرو روزبه چطور ؟

آقای علوی کیا : خسرو روزبه در تهران بود و مخفی بود ، حتی در آن موقع میگفتند که رزم آراء هم چند دفعه با اوتomas گرفت و یک وعده هائی با وکرده بود و او هم یک وعده هائی به رزم آراء داده بود که یک کمی در آن موقع رزم آراء مورد سوء ظن بود که با چیزها هم ارتباط گرفته و از اینها غیر مستقیم حمایت میکند و اینها را نگه میدارد .

سؤال : خوب ، بعد از شکست فرقه دمکرات در آذربایجان آیا وضع بچه ترتیبی در آمد .

آقای علوی کیا : بعد از وقایع آذربایجان دیگراگر کسانی بودند که در تهران یا در ایران مانده بودند ، دیگر اینها کاملاً "زیرزمینی" شدند ، دیگر هیچگونه تظاهر بکنند ، یا خودشان را در معرض اتهام قرار بدهند ، دیگر نبود . آنوقت دیگر معلوم نبود چه کسانی هستند و بعد دیگر آنطور شد که بمرور گفتم که ما دیدیم پرونده هائی که ما تشکیل داده بودیم همه اش ، هفتاد درصدش ،

درست بوده ، اینها درنتیجه تماشای بودکه میگرفتند و مشکوک بنتظر میآمدند و بنابراین برایشان پرونده تشکیل شده بود .. اینها بودتا وقتی که سازمان نظامی گیرافتاد ..

سؤال : پس با این ترتیب میرسیم بوقایع بعداز ۲۸ مرداد . بعداز ۲۸ مرداد در واقع فرمانداری نظامی بود که با مصلاح این وظیفه را در دست گرفته بود و فعالیتهای ضد چیزی را در واقع فرمانداری نظامی میکرد که عده را در آنمدت گرفتند و یا شبکه های حزب توده را داغان کردند ، اینها وظیفه فرمانداری نظامی بود ؟

آقای علوی کیا : بالاخره فرمانداری نظامی تکلیفش این بود که مطابق قانون میباشد وظیفی را انجام بدهد ، البته رکن دوم و دستگاههای دیگر اطلاعاتی که میگرفتند میدانند به فرمانداری نظامی و بعلاوه یک عده از افسران رکن دوم هم در فرمانداری نظامی کار میکردند حتی باز پرسهای که بودند ، اینها کارمندان رکن دوم بودند و در فرمانداری نظامی کار میکردند و رئیس ستاد آنها هم مبصر بود که خودش رئیس تجسس رکن دوم بود ، بنابراین اطلاعاتی که کسب میشد ، آنها عامل اجرائی بودند که اجراء میکردند و میگرفتند و در آن موقع بود که عده زیادی را توانستند کشف بکنند و بازداشت بکنند ، باز داشت هم کرده بودند چون آنها را تحت فشار میگذاشتند ، درنتیجه میتوانستند دائمآ "اطلاعات تازه بگیرند و اطلاعات تازه میگرفتند و متعاقباً" شبکه های تازه کشف میشد و عده بیشتری را میگرفتند و بنابراین آن ضربه های اصلی را در همان دوران فرمانداری نظامی و تیمور بختیار به حزب توده وارد آورده ، همانطور که سازمان نظامی هم باز در زمان فرمانداری نظامی بختیار گیرافتاد که بطور نسبتاً "مفصل گفتیم .

سؤال : پس در واقع روزی که سازمان اطلاعات و امنیت کشور تشکیل شد دیگر شبکه های حزب توده یکمقدار زیادیش کشف شده بود و از بین رفته بود فعالیتهای حزب توده در حد خیلی پائینی بوده در آن وقت .

آقای علوی کیا : عیناً همینطور است در آن موقع اگر هم بودند دیگر بیشتر زیرزمینی شده بودند برای اینکه یک عدد ریاضی از ترس آمده بودند خودشان را معرفی کرده بودند چون امکان اینرا با آنها داده بودند که بیایند خودشان را معرفی بکنند و یک توبه نامه را بنویسند یا در روزنامه ها منتشر بکنند که اغلب اینکار را هم میکردند و با این ترتیب قطعاً یک واحد های خیلی کوچکی مانده بودند که آنها خودشان را کاملاً زیرزمینی حفظ کرده بودند و از سران حزب هم در ایران کسی نمانده بود برای اینکه همه فرار کرده بودند و رفته بودند بشوروی ، اینست که فعالیتها همه محدود شده بود ، یک عدد باز هم مانده بودند مثل "رحمت جزئی بود که در ایران گرفتار شد اورا گرفتند و بازداشت کردند.

سؤال : پس در واقع سازمان امنیت وقتی شروع بکار کرد با یک زمینه راحت و با صلاح روی برنامه ریزی وسیع شروع کرد و یک سازمان اضطراری نبود یعنی این تصویر ممکن است در مفرغ بعضی ها باشد و مخصوصاً "خودمن هم آن موقع در ایران نبودم ، این باید روشن باشد که بیشتر کار با صلاح کشف شبکه های حزب توده و دستگیری آنها قبل از تشکیل سازمان امنیت شده بود و سازمان وقتی شروع بکار کرد در واقع روی یک برنامه ریزی کلی جمع آوری اطلاعات و با صلاح پایه گزاری برای یک سیستم اطلاعاتی کشور شده بود .

آقای علوی کیا : دقیقاً همینطور بود برای اینکه گفتند که حالا وقتی است که باید یک دستگاه اطلاعاتی باشد که سیستماتیک کار بکند و اطلاعات را از دستگاه های مختلف و گروه های مختلف کمونیستی و خرابکار و غیره بتواند کسب بکند .

سؤال : بختیار مثل اینکه در حدود سه سال رئیس سازمان بود ، چند سال ریاست او طول کشید ؟

آقای علوی کیا : بختیار از بدواتشکیلات بود تا حکومت امینی یعنی چهار سال .

سؤال : در این چهار سال شما فعالیت سازمان امنیت را چطور تشریح میکنید یعنی سازمان امنیت در عرض این چهار سال بکجا رسید و روی هم رفته روی چه کاری خودش

را متمرکز کرد و چطور موفق بود ..

آقای علوی کیا : سازمان امنیت ظرف این چهار سال بیشتر کارهای سازمان دهی میکرد . سازمان دهی باین معنی که اولاً تشكیلاتش یک تشكیلاتی باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اطلاعاتی کشور باشد و عواملش آموزش در رشته های مختلف به بیند که باز بتوانند در آن رشته های مختلفی که میباشند کسب اطلاع بکنند، در آن رشته ها تخصص داشته باشند که ظرف چهار سال بیشتر یک کارهای اینطوری شد . مثلاً "مامورینی برای خارج تربیت شدند و فرستاده شدند در آن موقع اعلیحضرت خیلی راه دستش نبود که ما میگفتیم در خارج ما باید حتماً "مامور داشته باشیم و اعلیحضرت خیلی موافق نبود و میگفت برای چه و بیشتر باید مراقب امنیت داخلی بود و در داخل باید سازمانها را توسعه داد . ولی بعدها وقتی که فعالیتها در خارج بتدریج زیاد شد اعلیحضرت متوجه شد که حرفی که ما میزدیم درست بود و میباشندی در خارج حتی خیلی بیشتر از آن که مادرنظر گرفته بودیم فعالیت بشود کما اینکه بعد در زمان پاکروان هم مامورین مان بیشتر شده بود و بعد از آن دیگر خیلی بیشتر ، همانطور که خودمرا وقتی فرستادند به آلمان دیگر بتدریج شروع شده بود فکر اینکه در خارج میباشند یک دستگاههای فعال داشته باشیم .

سؤال : پس این داستانی که براساس بختیار تنیده شده بود و خوف و وحشی که شخص بختیار در مردم ایجاد کرده بود و چیزهایی که پشت سر ش میگفتند این ناشی از چه بود یعنی به چه کار بختیار اعتراض داشتند و چرا این تصویر داده شده بود که بختیار سازمان امنیت را با صلاح مرکز قدرت نمائی شخصی خودش و زورگوئی در مقابل مردم کرده بود، این تصویر هست حالا نمیدانم غلط است یا درست است .

آقای علوی کیا : بختیار خودش یک آدم قوی بود و وقتی هم که فرماندار نظامی شد چون در یک زمانی بود که اینها خیلی با شدت عمل میکردند . واقعاً "عملیاتی" که میکردند خیلی شدید بود و فشار و بازجویی های با تحت فشار قراردادن خیلی بود و خوب بمرور این شایع شده بود که یک آدم خیلی جلادی است . بطور طبیعی این فکر بوجود آمده بود و خودش هم یک آدمی بود که به آن شکل دیده میشد و به

آن شکل رویش قضایت میشد شاید هم در آن موقع آنها مجبور بودند که چنین شدت عملی نشان بدهند اما برای زمان ساواک بختیار که با یک چنین قیافه، شناخته شده بود وکسی که یک چنین قیافه داشت اگر رئیس ساواک میشد، بطور طبیعی از او وحشت داشتند و این یک چیز طبیعی است، و اگر یک آدم معتدلی آنوقت انتخاب میشد خیلی بهتر بود چون مبنای تشكیل سازمان براین بود که بتواند کسب اطلاع بکند و بتواند پیشگیری بکند از خرابکاریها، نه اینکه کار اجرائی بکند و این شاید خیلی بهتر بود ولی آمدن بختیار باعث شد که یک چنین فکری برای مردم بوجود بیاید که بله یک دزدی خیم را آورده اند و گذاشته اند در ریاست ساواک. در زمان بختیار همینطور هم بود و قبله" گفتم که بختیار هم درابتدا یک تعدادی زیادی دوستانی داشت که بآنها کمک میکرد، اینست که ازوظیفه اصلی منحرف میشد و بطور طبیعی منحرف میشد یعنی یک کارهایی که هیچ با و مریض و نبود، یکی را مثله" ملکش را گرفته بودند و بختیار برود و توصیه بکندو یسا ملکش را بزور بگیرد و بدهد، از این کارها هم مستقل" میکرد، این بود که این حالت برای بختیار پیشآمده بود و برای ساواک، پشتسر او بوجود آمده بود.

سؤال: بعد از رفتن او تیمسار پاکروان شد رئیس سازمان امنیت آنوقت بفرمایید که با آمدن پاکروان و تفاوت شخصیتی که بین پاکروان و بختیار بود چه تغییراتی احیاناً "در کار سازمان پیدا شد.

آقای علوی کیا: وقتی پاکروان آمد، پاکروان بکلی یک شخصیت دیگری بود، یک آدم ملایم و یک آدم که مردم یک اعتمادی با و داشتند اینست که خیلی اثر کرد آمدن او در اینکه دیگر سازمان یک کارهایی که در زمان بختیار میشد دیگر نخواهد کرد. البته در همان موقع هم خیلی شدید به بازپرس‌ها تعلیم داده شده بود و گفته شده بود که بهیچوجه حق ندارند که باشد عمل کنند و در بازپرسی‌ها بـزور اعتراف بگیرند، اینرا کاملاً در آن موقع واقعاً "کنترل میکردیم، جدا" کنترل میشد، اینست که آمدن پاکروان بقدار خیلی زیادی برای مردم اثر خیلی مثبت و اثر خیلی خوب داشت.

سؤال: مثله" در زمان بختیار از چه روش‌های استفاده میشد و شدت عمل بخرج

داده میشد برای بازجوییها که بعداً این عمل متوقف شد.

آقای علوی کیا : من نمیدانم ، برای اینکه اینها خصوصیات فردی هر بازپرسی بود ، از بعضی از آنها خیلی بد میگفتند و میگفتند آدمهای بسیار بدی هستند ، اینها مثلًا "شلاق میزدند" ، اینها مثلًا "دستندید می بستند" ، اینها مثلًا "نوع این قبیل کارها را میکردند" . در زمان پاکروان اینها بطور کلی کاملاً "منوع شدو بعد هم اصولاً" باز پرس های تربیت شدنده اینها بازپرسی های تکنیکی واقعی میکردند یعنی آموزش دیده بودند چه در تحت نظر بعضی مستشارها که بودند که چطور باید بازجویی کرد و چه آنها که فرستاده شده بودند بخارج برای آموزش در رشته بازپرسی واينست که آن سیستم بكلی عوض شده بود ، البته اینرا آنطور که من شنیدم در زمان بعداز پاکروان ، یعنی در زمان نصیری خیلی شدید تر حتی از زمان بختیار هم شده بوده است ، خیلی شدید ، یک چیزهای خیلی عجیب و غریب آدم می شنید که من صد درصد خودم نبودم و نمیتوانم قضاوت بکنم ولی مسلم بوده است.

سؤال : در واقع این نوع عملیات با قانون سازمان امنیت تناقض داشته ، بلی ؟

آقای علوی کیا : قانون که چنین چیزی را نمیگوید که با فشار کاری بکنید ، قانون یک چیز کوتاهی بود که این سازمان برای چه تشکیل شده و وظائفش چه هست و اگر کارمند ساواک خطا میکرد ، اولش دادگاههای اداری رسیدگی میکردند و اگر یک خطای بود که مثلًا "برخلاف قانون رفتار کرده بود تسلیم دادگاههای نظامی میشد ، فقط همین بود ، قانون همین بود و دیگر در قانون گفته نشده بود که چطور باید بازپرسی بکنید ، اینها چیزهای بود که بعدها در آئین نامه ها نوشته شده بود ولی طبیعی است هیچ وقت نمیگویند که بازپرس باید باشکنجه و آزار از طرف بازجویی بکند .

سؤال : ولی حتماً سازمان امنیت یک دستورالعمل هایی ، آئین نامه هایی دارد این مورد داشته که آیا افراد صد درصد در اختیار بازپرسان بودند یا بالاخره

یک سری مقررات داخلی سازمان نحوه اینکار را روشن میکرده است.

آقای علوی کیا : نه خوب طبیعی است، وظائفشان مشخص بود، طبق آن وظائف هم میبايستی عمل بگنند و این آئین نامه ها نوشته شده بود. آئین نامه ها را بعده "در زمان پاکروان، ماتنظیم کردیم و طبیعی است که در این آئین نامه ها وظائف بازپرس هم معین شده بود، حالا اگر در زمان نصیری از این وظایفی که داشتند عدول کردند دیگر اینها چیزهایی بوده که آنوقت پیش آمده و گردد اند. البته آنوقت آنها هم یک گرفتاریهای دیگری داشتند با خرابکارها و با مجاهدین که هر روز یک جائی را میزدند و میکشند، با انک میزدند. آنها هم برای من مبنی فشارها را بمور بیشتر کرده بودند، بازپرسی بشکل دیگری در آمده بود.

سؤال : پاکروان چه مدت رئیس سازمان بود.

آقای علوی کیا : پاکروان بود تا مدت کوتاهی بعد از خرداد ۴۲، پاکروان رفت و نصیری که رئیس شهربانی بود، رئیس ساواک شد.

سؤال : پاکروان در دوره نخست وزیری امینی آمد.

آقای علوی کیا : بله، در زمان امینی بود.

سؤال : آنوقت امینی هم در زمان نخست وزیریش او هم مانند نخست وزیرهای دیگر در کار سازمان دخالتی نداشت با آن معنی.

آقای علوی کیا : نه، ولی یک قدری عوض شده بود، یعنی یک مقدار زیادی از گزارشها را ما به امینی میدادیم، من تقریباً "هر روز میرفتم دفتر نخست وزیر نزد امینی و گزارشها هم برایش فرستاده میشد، باز البته یک رشته گزارش‌های سری بود و گزارش‌های عملیاتی بود اینها را هم باز با و نمیدادند و اینها بعرض اعلیحضرت میرسید.

سؤال : خود امینی دخالتی از نظر نحوه عملیات نمیکرد؟

آقای علوی کیا : نه هیچ دخالتی نکرد و نمیکرد.

سؤال : بعد چطور شد که پاکروان عوض شد

آقای علوی کیا : البته آن موقع من نبودم و در آلمان بودم ولی بعد از همیس وقایع ۱۵ خرداد، آن باعث شد که پاکروان عوض شد.

سؤال : حالا که صحبت از پاکروان شد، حالا این درست است که میگویند پاکروان یکی از کسانی بود که توصیه کرد که خمینی را بعد از اینکه دستگیر شده بود، نکشد و تبعید کنند.

آقای علوی کیا : والله اینرا من از خود پاکروان نشنیدم هیچ وقت که اصلاً "که به بینم وقایع چطور بوده ولی یکی از دوستانم میگفت که او از پاکروان پرسیده است که موضوع خمینی به چه شکل بود و پاکروان گفته است که من معتقد بسودم که خمینی را باید تبعید بکنند در داخل کشور، یک جائی بفرستند که در داخل کشور باشد و تحت نظر باشد و اعلیحضرت نظرش این بود که محاکمه بشود، علم مخالف با محاکمه بود و مخالف با اینکه در داخل ایران تبعید بشود، اون نظرش این بود که بخارج فرستاده بشود و بالاخره علم بود که باعث شد که بخارج فرستاده بشود اما مسئله اینکه میخواستند محاکمه اش بکنند و اعدامش بکنند، اینها را من بهیچوجه نشنیدم، از هیچکس نشنیدم. البته از این حرفا زیادمیزند که میگویند اجتهاش را چندنفر تأیید کردند و برای همین شد آیت الله، اینها را من نمیدانم و اینها چیزهایی است که شایع هست. اما آنچه که این دوستم بطور قاطع میگفت و میگفت که خودم از پاکروان شنیدم همین بود که عرض کردم.

سؤال : خمینی درست بازجویی شده بود در آن مدتی که دستگیر بود و شما اطلاع دارید که از او بازجویی شده و از او چیزی پرسیده شده و در پرونده هست.

آقای علوی کیا : نمیدانم و هیچ اطلاعی ندارم که در آن موقع چطور شده ولی فکر نمیکنم بازجویی با آن معنی شده باشد، برای اینکه اورا برده بودند دریکی از این

خانه های ساواک ، در باشگاه ساواک ، و از او پذیرایی میکردند ، پاکروان هم هر دو روز ، سه روز ، یکبار میرفته و ملاقاتش میکرده و با او صحبت میکرده و حتی یکدفعه یکروز هم اعلیحضرت با وگفته بودند که : توهم که هر روز میروی آنجا و پاکروان گفته بوده که بله ، میروم ، میروم و با او صحبت میکنم . من یکدفعه از پاکروان پرسیدم درهمنین اواخر که خمینی چطور آدمی است ، گفت یک کرگدن ، یک کرگدن ،

سؤال : شما خودتان هیچوقت خمینی را ندیدید .

آقای علوی کیا : نه من هیچوقت ندیدم ، آنوقتها بختیار وقتی میرفت بقیه آن وقتها اورا میدید ولی من هیچوقت ندیدم .

سؤال : بعد از آن واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ و دستگیر شدن خمینی آیا کسان دیگری هم دستگیر شدند که از اطراحیانش بودند و آنها چه شدند .

آقای علوی کیا : هیچ من نمیدانم برای اینکه من آلمان بودم و از آینها هیچ اطلاعی ندارم .

سؤال : پس خوب برگردیم به بینیم که شما چرا با آلمان رفتید ، بیشتر راجع به نقش خودتان و اینکه چطور شد با آلمان رفتید و در آلمان چکار میکردید .

آقای علوی کیا : آلمان رفتن من تقریبا " باین شکل شد که یکروز پاکروان که از شرفیابی آمده بود ، آمد مرا خواست من رفتم و دیدم که فوق العاده ناراحت است ، من گفتم که خیلی ناراحت هستید ، گفت بله ، فوق العاده ناراحتم برای اینکه امروز با اعلیحضرت یک جلسه خیلی مفصل بود و خیلی من ناراحت شدم ، چون دستور دادند که شما از ساواک بروی و به آرتش برگردی ولی بعد از صحبت های زیادی که کردیم قرارشد که شما بروید با آلمان و نماینده ساواک در اروپا باشید ، رئیس ساواک اروپا باشید که تمام قسمتهای مختلف ساواک در کشورهای دیگر هم تحت نظر شما باشدون خیلی متأسفم که یک همکاری مثل تورا از دست میدهیم

ومتسانه جای تو هم یک کسی می‌آید که من نمیدانم با او چطور میتوانم
کار بکنم گفتم کی هست، گفت فردوست . گفتم خوب علت اینکه اعلیحضرت از طرز
کار من ناراضی شده چه هست، گفت که حالا نمیتوانم بگویم بعد میگویم بشما
و چیز مهمی نیست که بعدها وقتی که من پرسیدم و گفتم که واقعه چه بود و برای
چه اینکار را کردند، گفت : اعلیحضرت گفته است که این با امریکائی‌ها ارتباط
داردو از بس آمدند و بمن گفتند من دیگر مستاصل شدم که بهتراست که بروند
اینجا ، من گفتم که یک ارتباط روتین با امریکائی‌ها مادریم و طبق همان
هم من پاکرواں گفت اینرا که من میدانم و چیز واضحی است، من که میدانم
و همه اینهارا هم گفته ام و آخرش اعلیحضرت گفته است که اگر با این شکل همباشد،
بهتراست که از ساواک ببرود . بعلاوه در آن موقع موضوع بختیار هم مطرح بود،
برای اینکه بختیار هم در خارج بود و کم کم صحبت فعالیتها بود و اینها و
بمناسبت اینکه آن موقع که بختیار بود من هم همکارش بودم ، اینهایی که حسابات
میکردند و با آدم دشمنی میکردند ، اینها میرفتند و به اعلیحضرت چیزهایی
میگفتند . شاید یک مقدار زیادی هم دستگاه فردوست یعنی همان دفتر ویژه اینکار
را میکرد ، خوب ما با امریکائی‌ها ارتباط داشتیم و اعلیحضرت خودش گفته بود
که با اینها خیلی بیشتر ارتباط داشته باش و منهم خیلی بیشتر ارتباط
داشتم آمد و رفت داشتیم ، خانه ما می‌آمدند ، ما خانه آنها میرفتیم ، لابد
اینهارا مثلًا" یک به یک میگفته اند که دیشب ، جان پزری ، خانه علوی کیا بوده و
امروز علوی کیا بازن و بچه های خودش خانه جان پزری بودند ، آنوقت هم فکر
این بود که امریکائی‌ها با بختیار ارتباط دارند ، براین مبنای اعلیحضرت فکر
کرده بود که خوب آن که با امریکائی‌ها ارتباط دارد ، واینهم که اینجا با
امریکائی‌ها مرتب مربوط هست و بهتر است که او اینجا نباشد . اینست که مرا
ما مور کردند بالمان . در اول گفتم به پاکرواں که چرا مرا به آلمان میفرستند،
خوب مرا بفرستند به فرانسه ، گفت که نه مخصوصا" گفته اند که آلمان . بعد هم
یک جلسه قرار شد که ما برویم و شرفیاب بشویم و یک جلسه تودیع با افسرها
داشتیم که آقای فردوست هم آنجا شرکت کرد و من هم در آدم گفتم که یک وظیفه
در مقابل اعلیحضرت و در مقابل مملکتم دارم فرق نمیکند و انجام این وظیفه را
میشود در هرجا کرد . بعد یک جلسه رفتیم حضور اعلیحضرت و اعلیحضرت هم خیلی
با خوشروی گفتند که بلی من مخصوصا" میخواهم شما بروید آنجا و کس دیگری

بهتر از شما نیست، بروید آنجا و این فعالیتهای زیادی که در خارج می‌شود اینها را تحت نظر داشته باشید که ما بدانیم دانشجویان چه میکنند و چه میگذرد، بعد من هم رفتم آلمان، رفتیم آلمان بعنوان وزیر مختار و آنوقت آقای خسرو افشار هم سفیر بود، البته در آنوقت ما یک مامور داشتیم در آلمان که از چند سال قبل از رکن دوم فرستاده بودند بنام سرهنگ عباس آیرملو او هم آنجا بودکه وقتی من رفتم بعد به ما موریت او خاتمه داده شد. من رفتم و آنجا بودم تا ماه اوت ۷۶

سؤال : در چه تاریخی رفتید

آقای علوی کیا : در آذرماه ۴۱ بود که رفتم

سؤال : آنوقت چطوری شما را خواستند، ما موریت شما تمام شد.

آقای علوی کیا : نه خیر ما موریتم که تمام نشد آنجا موضوع مسافرت رسمی اعلیحضرت بود. اعلیحضرت بمن گفته بودند که اگر مسائل مهمی باشد تومیتوانی با دفتر مخصوص مکاتبه بکنی که بمن بگویند. آن موقع من آنجا بودم که سفیر ما هم مالک بود. ما یک اختلاف نظر داشتیم با مالک و این بود که من میگفتیم که اعلیحضرت بهتر است به برلین نرود چون دوهفته قبل از آن، ها مفری، معاون رئیس جمهور امریکا آمده بود آنجا و تخم مرغ و گوجه فرنگی با و پرتاپ کرده بودند، یک محیط متشنجی بود اصلاً آن سالها اگر یادتان باشد یکی از سالهای متشنج اروپا بود، چیزی که در ۶۸ در فرانسه پیش آمد. سالهای بدی بود و من به مالک گفتم بهتر است که نرونده و او گفت که حقیقت اینست که آلمانها و بخصوص دیروز رئیس تشریفات آقای شوارتسکف پهلوی من بود و گفته است که اگر اعلیحضرت از برلین بازدید نکند این یک شکست بزرگی است برای ما و اینست که از اعلیحضرت تقاضا بکنید که برونده و بعد مالک گفت که برای من اینجا مشکلات سیاسی با اینها درست میشود و گرفتاری پیدا میشود. من کاری که فقط کردم این بود که بسا و اک نوشتم که من با دوستان خارجی ام که صحبت کردم اینها همه توصیه میکنند که اعلیحضرت به برلین نروند اما سفیر هم از آن طرف گفته بوده و براین مبنی

گفته بوده ، این بود که برنامه بولین را گذاشتند . این یک مطلب بود ، دومین چیزی که پیش آمد در این مسافت این بود که قبل از اینکه اعلیحضرت بیانند به آلمان ، یک چیزی اتفاق افتاد و آن این قضیه بود که یکی از ما موری نی که مادر اتریش داشتیم اطلاع داد که میخواهد برای اینکه یک تحریک کرده باشد ، آقای آذربایجان که نماینده نفت بود در اوپک در آنجا میخواهد برای چند نفر از مقامات مواد منفجره باسته بندی کادو بفرستد ، من پیش خودم گفتم بهتر است که اینرا به آلمانها بگوئیم که یک چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد . اینکار کار غلطی بود یعنی بعدها فهمیدیم که کار غلطی بود . اینرا من گفتم و آنجا هم خیلی مراقب چنین چیزی بودند و سه تا استه هم فرستاده شد . یک استه برای من فرستاده شد که ما بدون اینکه دست بزنیم فرستادیم برای آلمانها یک استه برای دکتر عزیزی فرستاده شد که در آنوقت رئیس هواپیمایی ملی بود در آلمان و یک استه هم بدون شارژ فرستاده شد به وزارت خارجه که اینها را آلمانها گرفتند و در تلویزیون گفتند که باعث تحریک بیشتر شد ، اعلیحضرت هم آمدند.

سؤال : آذربایجان مگر نماینده ایران در اوپک نبود ؟

آقای علوی کیا : چرا نماینده ایران در اوپک بود ولی بعدها معلوم شد که او با بختیار ارتباط داشته و اینها ، یک چیزهایی بوده که با بختیار میکرده ، با دانشجوها هم بختیار ارتباط داشته و دانشجوها را هم آن موقع تحریک کرده بودو بعضی از دانشجوها مثل حسن ماسالی و مثل مهدی خان با با تهرانی و این دار و دسته های خیلی فعال و آن فولادی و یک عدد زیادی که سازمان دانشجویان را داشتند ، اینها همه را مجهز کرده بود و میگفتند که بختیار پول هم داده . دیگر حالا گذشته نمیدانم حالا ، بهر حال براین مبنی از نقطه نظر سکوریته اینها خیلی شدید عمل کردند بطوريکه مثلا " اتوبان فرانکفورت به کلن را اینها اصلا " بستند ، که این یک تحریک برای آلمانها بود که فرانکفورت - کلن که این همه " بیرونی من " رفت و آمد دارند بعد هم بالای اتوبانها سوار گذاشته بودند بعلاوه گفتن این مطالب در تلویزیون باعث شد که علاوه بر دانشجویان ایرانی تعداد زیادی از جوانان آلمانی را هم آنها بتوانند مجهز بکنند . خوب ضمن اینها تحریکات دیگری هم شد که حالا جزئیات آن را بیخودی است که بگوئیم مثلا " در برلین

آن پسر تیمسار که اسمش هم یادم رفته است در توی یک اتومبیل فولکس واغن یک نارنجک گذاشته بود و گذاشته بود سر راه و ترمزش را کشیده بود که وقتی که اسکورت می‌اید رد بشود ، این اتومبیل بیاید و منفجر بشود که البته آلمانها گرفتندوا اینها . در اولی هم که اعلیحضرت آمدنده یک تظاهرات خیلی کوچکی شد و اعلیحضرت وقتی مرا خواستند و گفتند که اینها چه هست ، من گفتم خوب این با لآخره خواهی نخواهی یک چیزی نشاند تظاهراتی میشودوا این چیزی نیست و ما باید سعی بکنیم که تظاهرات خیلی شدید نباشدوا الا چند روز پیش مردم آمده بودوا این بلا را سرش آوردند . بعد اعلیحضرت جاها دیگر هم که رفتند بازهم تظاهراتی میشد اما خیلی مهم نبود تا رفتم به برلین ، در برلین تظاهرات خیلی عظیم شد بطوریکه ایرانی نبود ، در حقیقت یک عدد زیادی آلمانها و از هرجا وهمه جور آدم بود ، البته من حالا خیلی جزئیات را نمیگویم برای اینکه خوانسازی آنجا بود و یک عدد را او مجهر کرده بود و آورده بود ، یک عدد آمدنده در مقرا اعلیحضرت به طرفداری آمدنده اعلیحضرت سخنرانی کرد که خیلی خوب بود ، تعداد خیلی زیادی هم بود ولی وقتی این تظاهرات میشد اینها یک عدد را هم مجهر کرده بودند که اگر تظاهراتی باشد اینها با چوب بیایند و بزنند که یکی از این کارها در برلن شد . در برلن وقتی تظاهرات شد اینها بجان هم دیگر افتادند و پلیس دخالت کرد و متسافانه یکنفر کشته شد یکنفر بنام "اونزارگه" یک جوانی آنجا کشته شد که این باعث توسعه تظاهرات شد ، وقتیکه به هامبورک آمدیم در آنجا تظاهرات خیلی عظیم تر بود و خوب اعلیحضرت فوق العاده ناراحت بود وهمه آنها ناراحت بودند و ما هم کاری نمیتوانستیم بکنیم . من کاری که با آلمانها کردم این بود که یک جلسه قبیل از آمدن اعلیحضرت داشتیم در وزارت کشور و من با آنها گفتم که : من از شما فقط یک تقاضا دارم ، در اینکه تظاهرات خواهد شد تردیدی نییست ولی مطابق قانون دولت آلمان که نمیتواند از تظاهرات جلوگیری بکند ولی پلیس میتواند بگوید مسیر کجا باشد؛ من با آنها گفتم که شما مسیر را در جاهای قرار بدهید که تظاهرات باین شکل نباشد و دیگر اینکه با آنها گفتم که طبق اطلاعاتی که من دارم اینها میخواهند گروههای کوچکی درست بکنند و در مسیر قرار بگیرند و بعد این گروههای کوچک بهم به پیوندند ، شما سعی بکنید که در نقاط مختلف عواملی داشته باشید که نگذارید این گروههای کوچک بهم متصل بشوند و من فقط همین را میخواهم و چیز دیگری نمیخواهم که البته هیچکدام از این کارهای هم

نکرددند ، بدینختانه معاون سرویس امنیت داخلی آلمانها که خیلی من با اودوست بودم در آن موقع رفته بود آمریکا و من به سایرین هرچه اصرار کردم به ژنرال گلن که رئیس سرویس اطلاعات خارجی آنها بود " ب . ان . د " بود بآنها گفتیسم آنها هم گفتند که ما سعی میکنیم و آنچه بتوانیم میکنیم که بالاخره مجموعاً اینها نشد و یک تظاهراتی شد که اعلیحضرت عصبانی شدوا بین باعث شد که بعد نصیری را ... آنوقت اعلیحضرت از آنجا هم میآمدند به پاریس و من هم پس ایشان آمدم به پاریس . در پاریس نصیری آمد و بعد از آنجا تصمیم گرفتند که من بازنشسته بشوم . من آنوقت فکر میکردم که مرا تسلیم دادگاه هم حبس میکنند . اعلیحضرت بعدها گفته بودند که من انتظار داشتم که او و بمن از طریق دفتر مخصوص بنویسد ، چرا نتوشته است که ما به برلین نرویم . منهمن چسون مالک اینطور کرده بود ، این بود که بدفتر مخصوص نتوشته بودم واینست که من بازنشسته شدم و بعداز دوماه بعداز بازنشستگی آمدم با ایران . (پایان نوار ۱۴)

شروع نوار ۴ ب

سؤال : خوب تیمسار در آن مدتی که در آلمان بودید اگر وقایع جالبی هست که ذکر بفرمائید لطفاً " بگوئید .

آقای علوی کیا : در آلمان من کوشم این بود که بروم دنبال اینکه همه دانشجویان را نگذارم که این گروههای مخالف و گروههای چپی آنها را تحت تاثیر خودشان قرار بدهند و بطرف خودشان جلب بکنند . بدیهی است که در اروپا هم بعییه واحدها و بقیه استاسیون ها با من ارتباط داشتند و سیاست کلی ما یک چنین چیزی بود ، البته یکعدد ما موریتی ما داشتیم در داخل گروههای مختلف ، در داخل سازمانهای دانشجویی که اطلاعاتی کسب میکردیم و یک اطلاعاتی هم برای تهران میفرستادم . سعی اصلی من بود که با بعضی افراد خیلی برجسته در داخل سازمانهای دانشجویی تماس بگیرم و با خیلی ها هم تماس گرفتم ، کسانی که هنوز الان هم فعال هستند مثل همان حسن ماسالی و امثال آنها که بودند . در آن موقع یکی از کارهایی که خیلی اشتباه بود ، این تمدید نکردن گذرنامه ها

بود یا تجدید نکردن گذرتا مه ها برای کسانی که فعالیت میکردند . من موقعی که اعلیحضرت به اروپا میآمدند یکدفعه بایشان عرض کردم که این چه خاصیتی دارد غیرازاینکه ما اینها را برعکس از خودمان دور بکنیم هیچگونه فایده دیگری برآن مترتب نیست که اجازه بدهند که گذرتا مه های آنها را بخودشان بدهیم ، چون اگر ندهیم اینها میروند بالاخره یک مدرکی از کشورها مختالف میگیرند و میمانند و زندگی میکنند و آنوقت خیلی آسانتر فعالیت میکنند ، اعلیحضرت هم قبول کردند و گفتند که بلی حرف کاملاً درست است ، چرا ، ولی اینرا ما اختیارش را واگذار میکنیم بخود شما که بهره که لازم بدانید بدهید گفتم دیگر هر که ندارد و ما باید بهمه بدهیم هر که میخواهد باشد ، گفتند بهر حال ممکن است بعضی ها در یک وضعیتی باشند که بهتر باشد آنها گذرتا مه هم ندهیم . خوب این یکی از کارهای اساسی بود که مامدیم و به سفارتخانه ها گفتیم که با آنها گذرتا مه بدهند . یکدفعه یادم میآید که این ماسالی جزء آنهاش بود که با و گذرتا مه نداده بودند و قرار بود که بسیار بسیار و آنوقت دکتر اردلان سفیر بود ، من به اردلان گفتم که این هر وقت میآید بگوئیم کسی بیا ورندهش پهلوی شما . یک قدری با او صحبت بکنید و ضمانته " مراهم بخواهید که آنجا به نشینم و یک کمی با هم دیگر صحبت کنیم .

سؤال : این شخص در آنوقت چکاره بود .

آقای علوی کیا : او دبیر سازمان دانشجویان بود ، آنوقت هم هنوز نمیشد گفت که یک تانداز چهی داشت . دانشجوی فعالی بود . او هم گفت خیلی خوب و یکروز بمن اطلاع داد که ماسالی آمده تامن از دفترم رسیدم آنجا متاسفانه اینها صحبت‌شان تمام شده بود و رفته بود ، من از دکتر اردلان پرسیدم که چطور شد ، گفت که طول کشید تا تو آمدی ، این دیگر ، گفت که باید برسم به قطار که بسیروم و من دیگر نخواستم نگهش بدارم ، اما خوب خیلی جالب بود برای اینکه ما اینجا نشستیم و صحبت کردیم و خیلی اعتراض میکرد که اعلیحضرت چرا بدانشجویان نمی‌رسند ، چرا مارا همینطور گذاشته اند که با زندگانی های سخت اینجا تحصیل بکنیم و خیلی کسانی هستند اینجا که احتیاجاتی دارند و احتیاج دارند که به آنها کمک های کوچکی بشود و هیچکس بفکر اینها نیست من بایشان گفتم که هیچ اینطور

نیست و اعلیحضرت اتفاقاً " مثل پدر برای همه است ، چطور ممکن است که او بفکر شما نباشد . اتفاقاً " تمام تلاش برای اینست که بشماها کمک بشود ، شما تحصیل بکنید و شما هستید که سازنده آینده ایران هستید و از این حرفها . بعد گفتتم وبه عکس ، اعلیحضرت که آنجا بود اشاره کردم و گفت که ایشان والله آنچه که من میدام از نزدیک ، جز اینکه برای شما بخواهد یک پدرخوب باشد چیزی دیگری نیست . ماسالی در آمد گفت که خوب انسان از پدرش هم توقع دارد ، گفت شما یک مشکلات بیخودی برای ما چرا تهیه میکنید ؟ چرا بما گذرتانه نمیدهید که من گفتمن همین الان برو گذرتانه را بگیر و رفت و گذرتانه را گرفت و رفت . خوب این یک روحیه اینطوری بود که درست از نقطه مقابلش استناده میکردند بجای اینکه اینها را جلب بکنند ، اینها را از خودشان دور میکردند . بازیک دفعه که من در تهران بودم ، چون سالی یکدفعه میآدم تهران ، دو دفعه هم شرفیاب میشدم یکی موقعی که به تهران میآدم و یکی موقعی که میرفتم . شرفیاب که شده بودم زمان منصور بود نخست وزیر ، راجع به دانشجوها صحبت کردم اعلیحضرت بدوا " یک کمی عصبانی بودند و گفتند که : اینهمه مابه رای اینها رحمت میکشم اینهمه برای اینها خرج میکنم ، حالا اینها دارند آنجا علیه ما وعلیه مملکت فعالیت میکنند ، من با ایشان گفتمن که اعلیحضرت به یک مطلب میباشد توجه بفرمایند و آن اینست که در هرخانواره که یکنفر ، دو سه تا پسر دارد یکیش خیلی ممکن است درس خوان باشد و یکیش متوسط باشد و یکیش هم برود دنبال الواطی ، خوب این سه گروه را ما باید برای خودمان فکر کنیم ، آن الواط را شاید نتوانیم کاری برایش بکنیم او باید برود آنقدر الواطی بکند تا توى سرش بخورد ، آن اولی و دومی هست که ما باید حفظش بکنیم که نشود مثل سومی ، بنابراین تمام فعالیت من برایست که آن دو تا رانگدارم که آنطوری بشوند و الا جوانی است ومحیط اروپا ، طبیعی است و خیلی آسان آنها میتوانند اینها را بطرف خودشان جلب بکنند . بعد در آخر گفتمن که اعلیحضرت یک چیزی را باید حضورتان عرض کنم ، من اگر یکنفر از اینها رانجات بدهم ، یکنفر ایرانی را نجات داده ام که برای غلط نرود و من هدفم اینست دیدم اعلیحضرت بدون اینکه بمن حرفی بزنند رفت پشت تلفن و تلفن را گرفت و دیدم و فهمیدم که با نخست وزیر یعنی منصور صحبت میکنند ، گفتند که آقا برای دانشجو ها چکار کردید ؟ او حالا در جواب چه گفت نمیدام ، بعد گفتند که الان علوی کیا

اینجاست و یک مطالبی میگوید که خیلی جالب است و باید به درد اینها رسید و به بینیم که چکار باید برای اینها بکنیم ، بعد گفتند که آقا بالاخره یکی از اینها را هم که ما نجات بدھیم ، یکی از بچه هایمان را نجات داده ایم و این عین جمله بود که من گفته بودم ایشان هم تکرار کردند و من حالا او را میفرستم آنجا و شما یک کمیسیون تحت نظر خودتان تشکیل بدھید و حرفهای اینرا همه را گوش بکنید و بعد یک تصمیمات جدی برای دانشجویان بگیرید و تصمیماتی که میگیرید و نظریاتی که دارید اینها را در ظرف یک هفته بنظر ما برسانید که ما بگوئیم که چکار بکنند ، بعد هم تلفن را گذاشتند و آمدند و گفتند : دیدید که ، بفرمائید بروید پهلوی نخست وزیر . من تشکر کردم از اعلیحضرت و آدم رفتم پهلوی منصور ، منصور منتظر بود و گفت قضیه چه هست ، گفتم من حالا بخواهم شرح بدھم ، حالا باز وقت تلف میشود ، همان جلسه را کفر مودن تشکیل بدھید ، آنجا او هم دستور داد که وزیر آموزش و پرورش که آنوقت جهانشاهی بود و وزیر فرهنگ که آنوقت آقای پهلوی بود و خودش یک جلسه تشکیل بشود که ما حرفهایمان را بزنیم . من با و گفتم که علاوه بر اینها یکنفر هم در اینجا هست که در اروپا با من همکاری میکند و آن پرویز خوئیسراei است که آنوقت در لندن بود ، او هم بدینیست که بخواهد او هم در این جلسه شرکت کند و یک مطالبی راجع به دانشجویان از لندن دارد که میتواند بشما بگوید . نخست وزیر گفت بسیار خوب و بعد فردا آنروز جلسه تشکیل شد و وقتی که من آدم دیدم دیدم اعضاء خیلی زیاد هستند . این شریفی بود که ظاهرا " آنوقت معاون بود . سام بود مثل اینکه او هم مدیرکل بود یا سمت دیگری داشت . اینها را جهانشاهی با خودش آورده بود ، آقای پهلوی بود که او هم یک معاونش را آورده بود که حالا بادم نیست کی بود ، اینها نشستند و گفتند که موضوع چه هست و من مطالب را عنوان کردم که مشکلات دانشجو در اروپا چه هست ، که این شامل همه میشود در دنیا و هرجا هست و تمام مشکلات کار را لازم نیست تکرار بکنیم تمام مشکلات را من گفتم که مثلاً " دانشجو میآید و کسی نیست آنجا که بکارش رسیدگی بکند ، چیزی ها میروند به فروندگاه و اینها را میگیرند و میبرند و همچنین میروند به گارهای راه آهن و اینها را میگیرند و میبرند و ما هیچ تشکیلاتی برای اینکارها نداریم . ما با یستی یک سازمانهای دانشجویی درست بکنیم که فارغ از این باشد که با ما ارتباط دارد و این سازمانها بتوانند همان کارهای را که چیزی ها میکنند اینها

بکنند و یک بودجه، هم داشته باشند که مثل قرض الحسنه با آنها بدهند تا اینکه آنها بتوانند تحصیلاتشان را شروع بکنند، از این قبیل چیزها من گفتم و خونساری هم یک مقدار زیادی از گرفتاریهاشی که آنجا هست گفت، گفتند که پس این سرپرست‌ها آنجا چکار می‌کنند، ما گفتم که سرپرست‌ها بدرد نمی‌خورند ولی آنها بر عکس یعنی آقای جهانشاھی و شریفی و سام ایستادگی کردند. برای سرپرستی، آقای پهلوی هم چسبید به خانه‌های فرهنگی که باید خانه‌های فرهنگی داشتر بکنیم. من آنجا گفتم که نه کسی به خانه‌های فرهنگی می‌آید یعنی اصلاً ممکن نیست باید، این باید یک چیزی باشد که با خود دانشجو باشد، دانشجو اگر بود او می‌تواند با دانشجو سروکار داشته باشد. اما به محض اینکه یک عنصر دولتی باشد و یک مرکزی دولتی باشد دیگر به اینجاها هیچکس نمی‌آید. این طوری بودکه مثلاً اگر به یکنفر می‌گفتند که بیا پنج دقیقه یک قهوه بخوریم این یکی می‌آمد بمن می‌گفت مرا تائید کنید و آن یکی می‌آمد بمن می‌گفت مراتاید کنید، البته یک مطلب هم بود یعنی آن دفعه اول که آقا نخست وزیر تشریف آورده بود با اینکه اعلیحضرت با وگفته بود که تحت نظر خودتان باشد ولی او آمد و گفت که با آقایان فلانکس آمده و اعلیحضرت یک چنین امری کرده اند و به بینید که ایشان چه می‌فرمایند و یک تصمیماتی بگیرید که من بعرض مبارکشان بر سانم وقت ندارم و خدا حافظ گفت و رفت و در جلسات نبود. خلاصه اینها این حرفا را زدند و در جلسه دوم هم که نشستیم باز همین بحثها ادامه داشت تا آنها سر طرز فکر خودشان ایستادگی کردند و من خونساری هم مخالفت کردیم ولی مخالفت ما بجای نرسید، بعد در یک جلسه گفتند که دو شنبه دیگر جلسه تشکیل بشود که من دیدم بی خاصیت است و فایده ندارد و من بیربط خودم را اینجا معطل می‌کنم و باید بر روم به محل کارم. اینست که در جلسه دوم به نخست وزیر تلفن کردم و گفتم که قربان بنده حرفا یم را زده ام و چیز تازه ندارم و هر تصمیمی که می‌گیرید، من که نباید تصمیم بگیرم، تصمیم را باید آن کمیسیونی که مامور بررسی و تهییه گزارش برای اعلیحضرت بوده است آنها گزارش خودشان را تهیه بکنند و بعده بر سانند و بنده دیگر مخصوص می‌شوم. او هم دیگر نگفت که بروید و یا نروید، من هم سوار شدم و رفتم. خلاصه نگذاشتند که کار به یک جایی برسد.

سؤال : پس کار آن کمیسیون به نتیجه نرسید.

آقای علوی کیا : یعنی دیگر بعد از آن من چیزی ندیدم که به بینیم که اینها درنتیجه این بررسی چه تصمیمی گرفتند که چه کاری بکنند . تصمیم، آنطورکه ما بعدها دیدیم این بود که سرپرستها زیبادتر شدند و یکعدد سرپرست به جاهای مختلف فرستادند ، بهمه کشورها .

سؤال : درآنجا نقش ساواک چه بود ، بالاخره این یک مسئله امنیتی بود ومسئله بود که ساواک باید در باره اش نظر داشته باشد خود دستگاه ساواک در تهران نسبت به این مسئله نظری نداشت .

آقای علوی کیا : نظر ساواک بر میگشت به نظر من و بالاخره من هم یک عامل آنها بودم و بنا بر این دیگر حرف مرا که نمیگفتند بی ربط میگوید و مزخرف میگوید .

سؤال : نه منظورم اینست که ساواک بعدا " میتوانست روی گزارش شما و حرف شما باشد و ادامه بدهد .

آقای علوی کیا : دیگر نه آنها ایستادند و نه آنها کاری کردند، هیچکدام چون اگر کرده بودند لابد ساواک هم یک تصمیمی را میگرفت ، چون من بعدا " بساواک نوشتم که من نتیجه کار این کمیسیون را نفهمیدم که بکجا کشید ، آنها گفتند که بعدا " با طلاع شما میرسد و بعدا " هم هیچ وقت اطلاعی بمن نرسید و هیچ وقت من نفهمیدم که چه تصمیماتی گرفته بودند .

سؤال : درآن موقع که شما درآلمان بودید درکشورهای دیگر اروپا شمانما یندگانی داشتید ، و تشکیلات چطوری بود .

آقای علوی کیا : ما بتعداد خیلی کم نمایندگانی داشتیم مثلًا " در پاریس فقط کسوزش آریانا بود مثلًا " در لیندن کسی بود که نماینده مانبود ولی کارهای مارا میکرد ماهم از لحاظ مالی با و کمک میکردیم و آن شخص خونساری بود . در ایتالیا آنوقت وابسته نظامی در عین حال که وابسته نظامی بود یعنی غیرمستقیم همان غضنفری بود که با ماهمکاری میکرد ، دیگر درآن موقع در جاهای دیگر نداشتیم .

همه آن عواملی بودند که خودما و با صلاح فنی منابعی بودند که در کشورهای دیگر داشتیم که آنها مستقیماً "با ما در آلمان ارتباط داشتند".

سؤال : یعنی از خود دانشجویان

آقای علوی کیا : از خود دانشجویان بله ، طبعاً"

سؤال : شما آنوقت رابطه تان با دانشجویان چطور بود یعنی دانشجویانی داشتید که با شما همکاری میکردند و گزارش بشما میدادند .

آقای علوی کیا : بله ، طبیعی است دیگر همانطور که عرض کردم من اتفاقاً "بیشتر سعی ام این بود که با دانشجویان خیلی بیشتر ارتباط داشته باشم ، آنوقت با دانشجویان خیلی بیشتر ارتباط میگرفتم . با اینها که خیلی بعداً "فعال بودند با همه اینها قبلاً" من تماس میگرفتم مثل همانها که اسم بردم مثلاً" : خان بابا تهرانی ، هم من با اینها تماس داشتم وهم خونساری در لندن با اغلب اینها که فعال بودند تماس داشت ، مثلاً" بوذری ، پسر بوذری ، اسمها حالاً یاد نیست ، با خیلی افراد برجسته ، مثلاً" افرادی که در راس کنفرانسیون بودند با اینها ارتباط داشتیم و غیر اینها با دانشجویان معمولی که خیلی ارتباط داشتیم ، آنوقت بعضی ها از راههای مختلف سعی میکردند که اینها را قدری دور کنند ، مثلاً" یادم هست که پسر مجلسی که رئیس دیوان کشور بود ، در فرانکفورت خیلی فعالیت میکرد ، مجلسی با دکتر اردلان خیلی رفیق بود ، من گفتم آقا این مجلسی خیلی حیف است یعنی پسر مجلسی ، شما که با پدرش دوست هستید با و بگوئید که بیاید اینجا پهلوی شما و من به بینم اورا و با هم صحبت کنم . او به مجلسی گفت و مجلسی به پسرش گفت و بیچاره آمد آنجا ونشستیم و صحبت کردیم ، این شد که دیگر رفت بدنبال تحصیلش و ول کرد بعنوان نمونه میگوییم . از این فبیل بودند بعنوان دوست و آشنا هرچه داشتیم ، هر طور بود بوسیله پدرانشان میگفتیم که با ماتماس بگیرند و آنها تماس میگرفتند و صحبت میکردیم . اساس اینست که انسان واقعاً و صمیمانه نسبت به یک چیزی که معتقد هست با دانشجو و با جوان تماس بگیرد که بدل او به نشیند . خوب این حرفها در آنها اثر میکرد و مفید واقع میشد .

سؤال : آن دانشجویان ایرانی که با شما همکاری میکردند چطور پویند و طرز کارشان چطور بود .

آقای علوی کیا : از چه نظر منظورتان هست مثلا"

سؤال : منظورم ایست که شما بکشیده بالاخره در اروپا داشتید از دانشجویان ایرانی که بشما اطلاع میدادند .

آقای علوی کیا : این طبیعی است منابعی که میگوئیم ایست که فرض بکنید که یکنفر عضو کنفراسیون است ، ارتباطاتی را که با کنفراسیون داشت گزارش میداد مثلا" کنفرانسهاشی که داشتند واينکه در این کنفرانس چه مذاکراتی شد و در این کنفرانس چهی ها چطور پیشنهاد کردند ، راستی ها چطور ، چون در کنفراسیو همه که چی نبودند کنفراسیون دانشجویان بود بنا بر این جبهه ملی داشت ، ناسیونالیست داشت ، کمونیست داشت ، عضو حزب توده داشت ، اینها گزارشهاشی از کنفراسیون که در جریان آن قرار میگرفتند میدادند .

سؤال : خارج از آنها در بین دانشجویان کسانی بودند که دوستانشان وقتی با هم ارتباط داشتند و جلسه داشتند ، از فعالیتهای آنها و افکار آنها برای شما گزارش بیا ورنند .

آقای علوی : یعنی صحبت های خصوصی و شخصی ، صحبت های خصوصی و شخصی را که نباید توقع داشت که آن شخص بیاید و دوست خودش را لو بدهد و بگوید که این شخص علیه شما صحبت میکرد ، نه چنین چیزی به خاطرم نمیاید و بیشتر فعالیتهای اجتماعی را ما میخواستیم تعقیب کنیم ، بعد آنها را که فعال هستند بفهمیم ، مثلا" فرض بکنید که یکوقت من اطلاع پیدا کردم ضمن گزارشها که بعضی دانشجوها هستند که بمسافرتها دور میروند ، بعد ما اینرا دنبال کردیم ، فهمیدیم که بعضی ها را اینها میفرستند به چین مثلا" ، یا میفرستند به کشورهای شرقی برای آموزش دیدن ، خوب بمرور ما رفتیم به دنبال اینکه بفهمیم که چه کسانی رفته اند و چه کسانی هستند که غیبت طولانی میکنند که یک چیزی معلوم شد

وضع اینها هم بعدها معلوم شد که درست بوده. و اینها کسانی بودند که رفته بودند به چین و جا های دیگر و آموزش دیده. بودند یکدفعه هم من در فرودگاه لندن تصادف کردم برئیس سرویس پاکستان که مرا میشناخت و برحسب تصادف بهم دیگر برخورد کردیم که اسمش آقا آون بود. آنوقت بصیری رئیس ساواک بود. با او که صحبت میکردم او بمن گفت که میدانی که یکعدد از دانشجویان شما میآیندو میروند به چین، گفتم شنیده ام ولی شما از کجا حس میکنید و من همینقدر میدانم که اینها با پی - آی - ا بیشتر میروند، گفت بله بهمین دلیل ما بیشتر اطلاع پیدا میکنیم برای اینکه اینها میآیند به پاکستان و از پاکستان میروند، گفتم ما که اینقدر باهم ارتباط داشتیم و ارتباط داریم، مگر شما با ساواک ارتباط نداریدو گزارش نمیدهید، او گفت که آنها نخواستند و ماهم تا حال نداده ایم. گفتم که شما گزارش بدھید برای اینکه این یک مسئله حیاتی است برای ما، گفت که با کمال میل من اینکار را خواهم کرد. بعد نماینده خودشان را در آنجا که یک سرهنگی بود و آمده بود فرودگاه اورا بمن معرفی کرد و با وهم گفت که این دوست خیلی صمیمی ما است و هر وقت کاری دارند انجام بدھیدو اورا به بینید. او بمن گفت که بلى ما هریک از اینها که بروند، از گذرنامه های آنها عکسبرداری می کنیم. گفتم بلى این بهترین چیزی است که شما به ایران بدھید. البته من بساواک نوشتیم که این آقا را دیدم و این مذاکرات را کردیم و شما استفاده بکنید. دیگر حالا بعدها چه شد من دیگر نمیدانم که در ایران چکار کردند. اینست که یک اطلاعات اینطوری هم گرفته میشد. در عین حال هم در آلمان که من بودم بانماینده های سرویسهای امریکا، انگلستان، فرانسه در آلمان ما ارتباط داشتیم، مبادله میکردیم، آنها هم اطلاعات میدادند از فعالیتهای کمونیستی البته. از آن گذشته خود دو سرویس آلمان که ما ارتباط مستقیم داشتیم، من هم با آنها اطلاع میدادم، آنها هم بمن اطلاع میدادند. یکی سرویس باند که همان ژنرال گلن آنجا بود و یکی هم سرویس باف آ بود که امنیت داخلی آنها است و دکتر نولا بود و از این طریق هم ما مبادله اطلاعات میکردیم و از اینها هم یک مقداری اطلاعات میگرفتیم و به تهران میفرستادم.

سؤال : در واقع آلمانیها با شما همکاری میکردند و هیچ در آن موقع نگرانی نشان نمیدادند نسبت به فعالیتهای ساواک در اروپا .

آقای علوی کیا : نه هیچکدام از این سرویسها ، بر عکس همکاری داشتیم و همکاری خیلی نزدیک و هفتہ یکدفعه من و همین معاون امنیت داخلی که مرکزش در کل سن بود همدمیگر را میدیدیم و آنوقت مسئول بام و که مرکزش در مونیخ بود هر چندی یکبار ، دو هفته یکبار یا سه هفته یکبار من میرفتم به مونیخ . آنجا همدمیگر را میدیدیم . یک نماینده در بن داشتند که او هفته یکبار با من تماس میگرفت و یک مقدار اطلاعات او بما میداد و یک مقدار اطلاعات ما با او میدادیم . این فعالیت بود و ظاهرا " خیلی هم صمیمانه بود و خیلی خوب بود واشکالی نبود .

سؤال : شما برای دانشجویان پرونده هایی داشتید و عملیات و فعالیتهاي سیاسی آنها به تهران منعکس میشد .

آقای علوی کیا : برای همه دانشجویان نه ولی برای آنها که منابع بما اطلاع میدادند یا سرویسها اطلاع میدادند ما این اطلاعات را بمرکز میفرستادیم سالی یکدفعه هم ما پرونده هایمان را میسوزاندیم ، پرونده را نگه نمیداشتیم ، ما پرونده ها را از بین ببریم آنوقت در مرکز البته در با یگانی آنها داشتند و نگاه میداشتند . مدارک مالی هم هرچه داشتیم آنها را میسوزاندیم .

سؤال : آنوقت خودتان هیچ وقت با دانشجویان چیزی یا توده گرفتاری نداشتید

آقای علوی کیا : شخصا " نه یعنی اینکه بیایند و بخواهند یک کاری بکنند ، نه برای اینکه مثل " آن بوذری که یکی از فعالیتین بود ، اینرا حتی من در خانه ام ملاقات کردم ، دو سه بار در خانه ملاقات کردم ، سایرین بمن گفتند که این چه کاری است که کردی چون تو سه بچه کوچک داری اینها یکوقت ... ولی هیچ کوچکترین چیزی علیه من نکردند . بعداز آنکه من آمدم و بازنیسته شدم آمدم به تهران آنوقت میگویند که آمده بودند و رفته بودند دفتر ما و آنجا میخواستند خرابکاری بکنند ولی من دیگر نبودم .

سؤال : حالا اگر خاطرات دیگری راجع به مدت اقا مت در آلمان دارد بفرمائید .

آقای علوی کیا : مطلب خیلی زیاد هست ، همان مطالبی که در ملاقات‌هایی که با اعلیحضرت داشتم یعنی سال‌هایی که من آنجا بودم سال‌هایی بود که اعلیحضرت مرتب به اتریش می‌آمدند بعد هم میرفتند به سوئیس برای اسکی و یا به اتریش برای اسکی من در تمام این مسافت‌ها در خدمت اعلیحضرت بودم خوب آنجا بعضی مطالب راجع بآنجا هست . یک مطلب دیگری که در مدت توقف در آلمان پیش آمد مسئله خرید اسلحه بود یکوقتی بمن گفتند یعنی یک لیست برای من فرستادند و گفتند شما بررسی کنید و به بینید که به چه ترتیب ممکن است این سلاح و مهام را در آلمان خرید . بعد هم گفتند که این برای یک کشور دیگری است و برای خودمان نیست ولی میخواهیم به بینیم که آیا کسان دیگری آنجا هستند که شما بتوانید بوسیله آنها این سلاح‌ها را بخرید آنوقت بعده " میگوئیم که برای کجا است و برای چه هست . من هم که اولاً قاچاقچی اسلحه نمی‌شاختم دوم اینکه پیش خودم گفتم بفرض اینکه اینجا ما یک کسی راهم پیدا بکنیم ، بطور قطع سرویس اطلاع پیدا می‌کند و بنا برای این چرا من از اول از اینها نپرسم ، خودم البته پیش خودم فکر کردم که البته خیلی هم منطقی بود . من با سرویس بن د که مال اطلاعات خارجی است مال ژنرال گلن که معاونش خیلی با من دوست بود ، ژنرال ولگیسکی ، که حالا فوت گرده و من هم رفتم مونیخ و رفتم پیش او با و گفتم که من میخواهم که شما یک کسی را معرفی بکنید که میخواهند یک مقداری اسلحه بخرند . خنده دید و گفت که برای کجا هست ، گفتم من نمیدانم ، گفت لیتش را داری ، گفتم بلی ، گفت اینجا است ؟ گفتم بلی ، لیست را نگاه کرد و گفت میدانم این برای عربستان سعودی است . دیدیم کار غلطی نکردم . بعد گفت بلی یکنفر را ما می‌شناسیم که او با ما ارتباط دارد و یکی از افسران ما هست که با او ارتباط دارد و تمام عملیاتی که میکند بما گزارش میدهد من میگوییم که او بناهاین شخص بگوید واینهم تلفن واینهم آدرس اوست و شما تلفن کنید با او . من هم تلفن کردم و رفتم او را دیدم و تا صورت رانگاه کرد گفت بلی این برای عربستان سعودی است ، بلی تمام آیتم‌های مختلف را نگاه کرد و گفت بلی تمام اینها را ما میتوانیم تهیه بکنیم . اینها مقداری اسلحه بود که جزء اسلحه بود که از رده خارج شده بود و یک‌مقدار هم مهمات تازه بود ، گفت بلی همه اینها را میتوانیم تهیه بکنیم و من گفتم خوب ، قیمت‌ها و افر را بگوئید ، گفت افر را ما دوجور میتوانیم بدھیم یکی اینکه اصولاً ۵ درصد